

نقش خراسان در روی کار آمدن عباسیان

سمیه بیاتی *

چکیده

با آغاز فتوحات اسلامی و گسترش اسلام در خارج از مرزهای شبه جزیره عربی، خراسان نیز از دید اعراب غافل نماند و در سال سی هجری، در زمان خلافت عثمان و توسط والی بصره، عبدالله بن عامر، فتح شد. گرچه در آغاز و طی خلافت عثمان و حضرت علی (ع) خراسان تا حدودی آرام بود، اما چون امویان به قدرت رسیدند به آشفتگی گرایید. در اواخر حکومت اموی در حالیکه امام عباسی دعوت خود را آغاز و داعیانش را به خراسان فرستاده بود، گروه‌های ساکن خراسان با هم آواز شدند و بر ضد امویان بپاخواستند. دعوت عباسی در خراسان با حمایت موالی، اعراب مهاجر آزردہ خاطر مقیم مرو (یمنی‌ها)، خوارج که بدنبال پناهگاهی در ایران بودند و شیعیان که آرمان عباسیان را همانند آرمان خود تلقی می‌کردند، مواجه شد. در این پژوهش سعی بر این است تا با روشی توصیفی-تحلیلی و استفاده از ابزار مطالعه کتابخانه‌ای، به بررسی نقشی که خراسان در قدرت‌گیری عباسیان ایفا کرد، دلایل حمایت خراسانیان در حمایت از دعوت عباسی و علل انتخاب خراسان از سوی امام عباسی پرداخته شود. در واقع خراسان بخصوص به دلیل دوری از مرکز خلافت اموی بیشترین نقش را در به قدرت رسیدن عباسیان ایفا کرد و خراسانیان گرچه متمایل به تشیع بودند اما بدنبال‌رهایی از سلطه و ظلم و ستم امویان بودند که به دعوت عباسیان پاسخ مثبت دادند.

کلید واژه: خراسان، عباسیان، دعوت، امویان، موالی.

مقدمه

خراسان، ناحیه‌ای است در شمال شرقی ایران، که هرچند از حکومت اسلامی به دور بود اما پس از اینکه در زمان خلافت عثمان و توسط والی بصره، عبدالله ابن عامر، در سال ۳۰ هجری تحت سیطره اعراب مسلمان درآمد، به دلایلی که در مقاله ذکر خواهد شد نقش مهمی در تحولاتی که طی خلافت اموی و عباسی رخ داد بازی کرد که از مهم‌ترین آن می‌توان به نقش این منطقه در روی کارآمدن خلافت عباسی اشاره کرد؛ خلافتی که ایجاد آن به شکل انقلابی فراگیر در تاریخ اسلام و نقطه‌ی عطف مهمی در سیر تحول اسلامی به شمار می‌آید.

پس از تصرف خراسان توسط اعراب مسلمان، هرچند شورش‌هایی در سال‌های اولیه برای رهایی از سلطه عرب در آن منطقه علیه دستگاه خلافت شکل گرفت اما اوضاع تقریباً آرام بود. چون امویان روی کار آمدند شرایط تغییر یافت؛ خراسان به آشفتگی گرایید و در واقع کانونی شد برای دعوت بظاهر شیعی عباسی. با سیاستی که امویان در پیش گرفتند و مبتنی بر تعصب نژادی و سیادت و برتری عرب بود خراسان به مرکز اجتماع مخالفان اموی تبدیل شد. نکته شایان توجه درباره خراسان این است که چه عربها و چه ایرانیان ساکن آن اکثراً از شیعه پشتیبانی می‌کردند؛ یعنی خواهان سپردن حکومت به دست یکی از خاندان پیامبر(ص) بودند و عباسیان هم از همین عقیده آنها سوء استفاده کردند و بیشترین نفع را از این شرایط بردند. محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، امام عباسی پس از آگاهی از اوضاع خراسان داعیان خود را به آنجا فرستاد تا دعوت را آغاز کنند. امام عباسی که خراسان را بعد از کوفه بعنوان دومین مرکز دعوت انتخاب کرده بود به داعیان خود دستور داد تا در قالب تجار و بازرگانان به فعالیت

پپردازند و با شعار «الرضا من آل محمد» مردم را برای پذیرفتن امام جدید آماده کنند اما از بردن نام امام آینده خودداری کنند.

خراسانیان هم که از ظلم و ستم و تعصب نژادی امویان و تحقیر توسط اعراب به ستوه آمده بودند و بدنبال پایگاهی بودند تا در پناه آن بتوانند به مقام و منزلت سابق خود برگردند به این دعوت جواب مثبت دادند و در تشکیل خلافت عباسی از هیچ تلاشی دریغ نکردند. در طی دعوت هرچند حکام اموی خراسان از جمله اسد بن عبدالله از وجود داعیان باخبر شد اما از آنجا که امویان رو به زوال بودند و تقریباً درگیری بین قیسی‌ها و یمانی‌ها نه تنها در شام بلکه به عراق و ایران هم رسیده بود خلافت نتوانست مانع دعوت آنان شود و سرانجام دعوت عباسی که در آغاز به صورت مخفیانه بود در زمان آخرین خلیفه اموی یعنی مروان بن محمد، ابومسلم خراسانی ظاهر شد و دعوت را علنی کرد. ابومسلم سپاهش را که اغلب از خراسانیان بود به عراق فرستاد و توانست سپاه اموی را در سال صد و سی و دو هجری شکست دهد و قدرت و خلافت را به عباسیان واگذار کند.

جغرافیای خراسان هنگام فتح

گرچه خراسان ناحیه‌ای است دارای حدود نامشخص که مرزهای آن در طول دوران مختلف تاریخی دگرگون شده است اما می‌توان گفت خراسان سرزمینی است طولانی که از طرف شرق به حدود بلندی‌های حصار مانند پامیر و هندوکش، از طرف شمال به آمودریا، از طرف غرب به زاگرس، قومس، گرگان، ری و بخش‌هایی از طبرستان و از سوی جنوب هم تا هند می‌رسید و بدین گونه مشتمل بر قهستان و سیستان و برخی بخش‌های دیگر نیز می‌شد (التون، بی تا: ۱۰-۹). اصطخری در کتاب المسالک الممالک

جغرافیای خراسان را چنین می‌نویسد "حدود شرقی آن نواحی سیستان، هندوستان، بلاد غور، دیار خلیج و کابل، غرب آن بیابان غزنه و نواحی گرگان، شمال آن ماوراء النهر و خوارزم و برخی از بلاد ترکستان و ختل و سرانجام جنوب آن شامل بیابان پارس و قومس می‌باشد" (اصطخری، بی تا، ۲۰۲).

فتح خراسان

چون عثمان به خلافت رسید پسر خال خود، عبدالله بن عامر را والی بصره کرد (ابن اعثم، ۱۳۷۲: ۲۸۰). عبدالله که مردی ۲۵ ساله بود در سال سی هجری به غزای خراسان رفت (بلاذری، ۱۳۶۷: ۵۶۱). بنا به گفته یعقوبی با راهنمایی و کمک دهقانی که عبدالله او و خاندانش را از پرداختن خراج معاف کرده بود، ابن عامر وارد نیشاپور شد و پس از ورود به نیشاپور لشکر به اطراف فرستاد، سواد نیشاپور و روستاها را غارت کرد و هر کس به دست او می‌رسید را می‌کشت.

در این اثنا کنارنگ که لقب امیر طوس بود نامه‌ای به ابن عامر نوشت و امان خواست که پذیرفته شد به این شرط که اگر به او امان دهد به خدمت او بشتابد و در فتح نیشاپور به او کمک کند. عبدالله قسم خورد که از نیشاپور برنخیزد تا شهر را فتح کند، یا بمیرد یا وارد آن شهر شود. اسوار، ملک نیشاپور چون از قسم عبدالله آگاه شد از او امان خواست که اگر اجابت شود دروازه‌های شهر را بگشاید تا از هر دری که وی بخواهد وارد شود. گرچه ابن عامر به آنان امان داد اما وقتی لشکر عرب وارد نیشاپور شد چون نسبت به اهل شهر کینه داشتند دست به کشتن و غارت زدند (ابن اعثم، ۱۳۷۲: ۲۸۲). پس از تصرف نیشاپور، ابرشهر نیز بعد از چندین ماه به صلح گشوده شد (یعقوبی، بی تا: ۶۰/۲). وقتی این خبر به مرو و هرات رسید کس نزد ابن عامر فرستادند و با قید شروطی به آنان

امان داده شد (ابن اعثم، ۱۳۷۲: ۲۸۳). بعد از فتح این مناطق نساء، ایبورد و سرخس هم به صلح گشوده شد (گردیزی، بی تا: ۹۲). بلخ هم در سال ۳۲ ق. به تصرف تازیان درآمد (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۳۵۰). از این زمان بود که خراسان توسط والی بصره اداره می شد.

ترکیب جمعیتی خراسان

• اعراب

از مهم ترین دستاوردهای جنگ نهاوند که مقاومت ساسانیان را در هم شکست نفوذ عربها در فلات ایران بود. زیرا از آن پس اعراب، از طریق بصره و کوفه سرزمینها و شهرهای آن ناحیه را سریع و آسان تصرف کردند و در همان قرن اول هجری شهرهایی مثل همدان، اصفهان، کاشان و قم مورد توجه و تردد کوچهای عرب قرار گرفت (زرین-کوب، ۱۳۷۳: ۳۶۷). آنان در آن نواحی مسکن گرفته و هر طایفه برای خود حوزه‌ای را با قریه‌ها و چراگاههای آن متصرف شد (فیاض، ۱۳۸۸: ۱۷۱). بیشترین منطقه ایران که مورد توجه طوایف عرب قرار گرفت خراسان بود که از بسیاری نقاط با طرز معیشتشان موافق بود و بیابان نورد عرب به کمک شتر بخوبی می توانست در بیابانهای اطراف خراسان رفت و آمد کند (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۳۶۸). اما شهرهایی مثل آذربایجان و جبال که با طبع اعراب سازگار نبود کمتر مورد توجه بود. مهاجرین علاوه بر قصد غذا و مهاجرت به ثغور به دنبال یافتن مکانی برای زندگی هم بودند و در بین آنان بخصوص در عهد امویان کسانی بودند که به سبب انتساب به تشیع و خوارج نمی توانستند در عراق و شام زندگی کنند مثل آل سائب که بخاطر بدگمانی حجاج و برای رهایی از آزار و اذیت او به قم مهاجرت کردند (همان: ۳۷۹).

از میان تازیان ساکن خراسان دو طایفه بنی تمیم و ازد اهمیتشان از همه بیشتر بود که با هم خصومت داشتند. بنی تمیم از نژاد عدنانی (نزاری و قیسی)، مهم‌ترین و با نفوذترین قبیله عرب ساکن خراسان بود که در همان آغاز فتوحات وارد کار شدند و به ایران آمدند. در مقابل آنها قبیله ازد از اعراب قحطانی (یمانی) بودند که دیرتر از تمیمی‌ها وارد لشکرکشی‌ها و فتوحات اسلامی شدند اما در ریاست خراسان با نزاری‌ها رقابت داشتند بخصوص اینکه طایفه ربیعیه هم که از اعراب نزاری بود به آنها ملحق شده بود (فیاض، ۱۳۸۸: ۱۷۱). تعصب و اختلاف کهنه‌ای که از قدیم بین اعراب قحطانی و عدنانی وجود داشت در بین این مهاجرین هم باقی مانده بود. همین اختلافات باعث شد ربیعیه که از اعراب عدنانی بود به ازد ملحق شود (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۳۶۸).

هریک از دو قبیله که در شام به قدرت می‌رسید در خراسان هم مدعی تفوق و قدرت می‌شد. هر حاکمی که به آنجا می‌آمد منسوبان او در حکومت و در مزایای اجتماعی با او شریک بودند و قبیله مخالف هم مقهور و منکوب می‌شد (همان، ۳۶۹). این دو تیره دشمنی دیرین را فراموش نمی‌کردند و چون هر دو در سراسر عراق و ایران پراکنده بودند پیوسته میان آنان درگیری بود. چون شمار قحطانیان در خراسان بیشتر بود و مهتری عدنانیان را تحمل نمی‌کردند در خراسان بهم پیوستند و برای حکومت مشکلاتی پدید آوردند و گاه گاهی همراه با موالی گرد یکی از علویان را می‌گرفتند و به شورش برمی‌خاستند (شهیدی، ۱۳۸۳: ۲۳۷). از دوره حکومت عبدالملک بن مروان به بعد بود که حاکمان اموی جانب قیسیان را گرفتند و در نتیجه اعراب جنوبی برای گشودن شهرها به ایران آمدند و در آنجا ساکن شدند و با ناخرسندان خراسان هماواز شدند و همگی در سرنگونی خلافت اموی کوشیدند (همان، ۲۶۳).

در طول حکومت اموی در خراسان فقط طی سه دوره بود که یمانیان قدرت را در دست گرفتند و بر قیسی‌ها پیشی گرفتند. اولین بار زمانی که حجاج والی عراق بود و قتیبه بن

مسلم سردار جنگهای ترکستان را به خراسان فرستاد (فیاض، ۱۳۸۸: ۱۷۱). بار دوم در زمان سلیمان بن عبدالملک بود که یزید بن مهلب توانست طایفه ازد را در خراسان قوت بخشد و تمیمی ها را از اعتبار بیاندازد (ابراهیم حسن، بی تا: ۴۲۶). بار سوم در زمان هشام بن عبدالملک بود که چون متوجه شد کار قیسیان بالا گرفته و بیش از آنچه باید نفوذ یافته اند، به یمانیان متمایل شد و عاملان مضرری را عزل و بجای آن از یمانی ها انتخاب کرد و خالد بن عبدالله قسری را بر عراق و برادرش اسد را بر خراسان گماشت. پس نفوذ و قدرت یمانیان که پس از مرگ یزید بن مهلب سستی گرفته بود تا حدودی دوباره تجدید شد. اما هشام هم بعد از مدتی از یمانیان روی برگرداند و به مضریان متمایل شد بطوری که یوسف بن عمر ثقفی را والی عراق کرد و به او دستور داد خالد را بکشد. با قتل خالد دوباره کینه یمانی و قیسی تجدید شد و اعراب جنوبی همراه با موالی به دعوت عباسی روی آوردند.

• موالی

در میان اعراب پیش از اسلام رسمی بود که هر کس خود را به تیره یا شخصی می بست به او موالی می گفتند و این موالی در حمایت تیره ای بود که به او نسبت داشت. اما بعد از فتوحات، موالی که جمع آن موالی است به نومسلمانان و بیشتر ایرانیانی اطلاق می شد که خود را وابسته به قبیله ای می کردند (جویده، بی تا: ۲۷). در واقع افراد به محض ورود به اسلام خود به خود در شمار موالی درمی آمدند و اعراب با توجه به اوضاع اقتصادی شان بر آنان جزیه و خراج می بستند (همان: ۱۵).

بنی امیه که حکومت خالص عربی ایجاد کردند و اساس حکومت خود را بر سیادت عرب نهادند موالی را تحقیر می کردند، آنان را از نظر اجتماعی پایین ترین طبقه اجتماع

می دانستند و از ورودشان به ارتش اموی جلوگیری می کردند. موالی چون در فیه حق و مشارکت نداشتند نامشان در لشکر ثبت نمی شد و عطاء نمی گرفتند (همان: ۱۳). هر چند این جماعت از لحاظ تمدن از اعراب جلوتر بودند اما از حقوق مدنی و اجتماعی، داشتن کتبه و لقب محروم بودند و از غنیمت‌ها سهمی نداشتند. اعراب با موالی در یک صف راه نمی رفتند و بر یک خوان نمی نشستند. در جنگ آنان را در شمار سواران راه نمی دادند و پیاده به جنگ می بردند. اعراب جنگ را کار خود می پنداشتند و زحمت کارهای کشاورزی و پیشه‌وری بر عهده آنان بود (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۳۷۹).

کارهای یدی و تجارت غالباً به موالی اختصاص داشت. موالی تجارت پیشه با لشکریان در غزوات و در مزداری همراه بودند. غالباً عرب خود نقشی در این زمینه نداشت یعنی خود مستقیم به کار تجارت نمی پرداخت و یا در بازار به خرید و فروش نمی نشست (جوده، بی تا: ۱۲۱). از دیگر وظایف موالی وظایفی بود که نیاز به حساب و کتاب داشت یعنی وظایف ویژه نهادهای اداری-اقتصادی دولت یا به عبارت آن روز دیوان (همان: ۱۲۵). اغلب حاجبان خلفاء و محافظان ویژه‌ای که حفاظت از خلیفه و یا کارگزاران دولت را بر عهده داشتند نیز از میان موالی انتخاب می شدند (همان: ۱۲۹). در واقع حفاظت از دولتمردان و حفظ امنیت شهرها غالباً وظیفه اینان بود. موالی از طبقات برجسته اسلام بودند که بیشتر حافظان قرآن، مفسران و علمای لغت و شعر از میان آنان انتخاب می شدند زیرا اعراب خود به سیاست می پرداختند (زیدان، ۱۳۳۶: ۵۶).

موالی می توانستند تحصیل علم و ادب کنند و حقوق زیاد دریافت کنند اما هیچ وقت در صدر اسلام به مقام مهمی مثل قضاوت نرسیدند (همان: ۵۹) و از امور مملکتداری و سیاست محروم بودند و بیشتر علوم و صنایع به آنان واگذار می شد. بطور کلی در عهد امویان خلفاء نسبت به موالی سیاست خشنی پیش گرفتند. اینان در آغاز تعدادشان کم بود اما کم کم یک طبقه خاص شدند و اهمیت و نفوذ بسیاری پیدا کردند. افزایش زیاد

موالی در بصره و کوفه موجب شد تا زیاد بن ابیه و خلافت از شمار عرب و موالی کم کنند و گروههایی از هر دو را در خراسان و شام اسکان دهند (جوده، بی تا: ۱۷۳). از این رو بود که موالی به انتقام برخاستند و با آل علی و خوارج و سایر دشمنان بنی امیه همدست شدند. آنان از این بیدادگری‌ها به ستوه آمدند و به شورش برخاستند و هر جا که کسی از علویان یا غیر علویان بر ضد بنی امیه قیام می‌کرد یار او می‌شدند. چنانچه وقتی که مختار قیام کرد موالی به او پیوستند، او برای آنان و فرزندان‌شان عطاء و مستمری مقرر داشت، آنان را در مجالس خویش جای داد و عرب را از خود دور ساخت (دینوری، بی تا: ۳۲۰). مختار اولین کسی بود که موالی را بصورتی فعالانه بسیج کرد و توانست آنان را با شعار حمایت از ایشان به سوی خود جلب کند (محمدجعفری، ۱۳۸۷: ۲۸۰).

پس از قیام مختار موالی باز آرام ننشستند و به قیام ابن اشعث بر ضد بنی امیه، پیوستند و پس از آن به یزید بن مهلب پیوستند که علیه بنی امیه شورید زیرا همگی هدفشان نابودی امویان بود (ابراهیم حسن، بی تا: ۴۳۰). موالی حتی در قیام زید بن علی هم نقش برجسته‌ای داشتند (جوده، بی تا: ۱۶۹). این عدم تساوی و تبعیض نژادی باعث شد تا موالی سر به شورش بردارند و قویترین عامل سقوط بنی امیه شوند. دعوتگران عباسی هم با آگاهی از این شرایط فعالیت خود را آغاز کردند، موالی هم با آنان یار شدند و در کار رواج بنی عباس سخت کوشیدند تا شاید به این وسیله بتوانند قسمتی از حقوق پایمال شده خود را بدست آورند (ابراهیم حسن، بی تا: ۴۳۱).

• شیعیان

دعوت شیعه در خراسان در زمان محمد بن حنفیه و یا شاید به دست خود او انتشار یافت. هر قدر که قدرت امویان به واسطه ضعف خلفاء و بهم ریختگی اعراب پشتیبان خلافت رو به ضعف می‌رفت نفوذ شیعه هم زیادتر می‌شد (فیاض، ۱۳۸۸: ۱۷۰). اما این سخن به معنای این نیست که در خراسان تشیع وجود نداشته زیرا اعراب جنوبی که در آغاز فتوحات اسلامی وارد ایران شدند اغلب شیعه و پیرو حضرت علی (ع) و هواداران وی در مخالفت اولیه علیه ابوبکر بودند و در دفاع از حقوق علی (ع) نقطه نظر کاملاً مذهبی داشتند (محمد جعفری، ۱۳۸۷: ۴۰). در زمان خلافت معاویه و والی‌گری زیاد بن ابیه در بصره و کوفه بدلیل سخت‌گیری زیاد بر شیعیان عده‌ای از آنان از عراق مهاجرت کردند و وارد ایران شدند. حتی پس از قیام امام حسین (ع) و آزار و اذیت شیعیان عراق توسط عبیدالله بن زیاد و بدنبال آن پس از سرکوب قیام مختار و احیای مجدد قدرت بنی امیه و ظهور حجاج مرد قدرتمند بنی امیه، چون فشار و سخت‌گیری‌ها بر تمامی معارضان اموی از جمله خوارج و شیعه به نهایت خود رسید برخی از شیعیان در پی یافتن گریزگاه به ایران آمدند (همان: ۱۴۳).

علاوه بر این دسته از شیعیان، گروه دیگر شیعیان زیدی بودند که فعالیت مستقیم شان در خراسان توسط زید بن علی بن حسین که در زمان هشام در سال صد و بیست و یک هجری قیام کرد، آغاز و با قیام یحیی بن زید به اوج خود رسید. با کشته شدن زید مردی از بنی اسد به یحیی بن زید گفت "مردم خراسان شیعیان شمایند، بهتر است به آنجا بروی" (طبری، بی تا: ۱۰ / ۴۲۸۹). یحیی هم با تنی چند از زیدیان روانه خراسان شد. با آمدن یحیی به خراسان سراسر شرق به فرقه شیعه روی آورد (التون، بی تا: ۳۸). یحیی

سرانجام در سال صد و بیست و پنج هجری در گوزگانان خراسان بر ضد ستم و جوری که بر مردم می‌رفت به پاخاست.

در اثنا جنگی که بین یحیی و نصر والی اموی خراسان شکل گرفت، یحیی کشته شد و سرش را بریدند و پیکرش را در جوزجانان به دار آویختند. جسد یحیی همچنان آویخته بود تا ابومسلم خروج کرد و آن را دفن کرد. مردم خراسان که از بیم بنی امیه امان یافته بودند در همه جا هفت روز برای یحیی عزاداری کردند و از بس مردم از کشتن او غمگین بودند که در آن سال هر چه پسر در خراسان به دنیا آمد یحیی و زید نامیدند (مسعودی، ۱۳۴۷: ۲/۲۱۶). گرچه امویان شورش‌های شیعیان را خاموش کردند اما این کار خشم مسلمانان خاصه ایرانیان را که می‌خواستند از سلطه عرب خلاص شوند نسبت به بنی امیه سخت‌تر کرد زیرا بنی امیه برای خاموش کردن شورش شیعیان خشونت بسیار کردند و مسلمانان و ایرانیان به بنی هاشم متمایل شدند (ابراهیم حسن، بی تا: ۴۳۴).

• خوارج

در جنگ و گریزهای بسیاری که میان خوارج و بنی امیه در گرفت و به سبب سیاست خشن و سختی که حاکمان و والیان بنا به میل خلفای اموی نسبت به خوارج در پیش - گرفتند خوارج به دنبال پناهگاهی برای خود در سایر مناطق می‌گشتند. بنابراین از کوفه و سایر شهرهای عربی به جانب ایران و الاحساد و بحرین و سایر کشورهای شمال افریقا رفته و در آنجا شروع به مخالفت علنی با حکومت اموی کردند (ناصر معدلی، بی تا: ۱۲۰). شهرهای ایران که محل تاخت و تاز آنها شده بود شامل مثلثی شد که قاعده آن را شهرهای خوزستان مانند اهواز، رامهرمز و شوشتر و شهرهای سیستان و کرمان و خراسان و رأس آن را پس از عبور از اصفهان و ری شهرهای مازندران تشکیل می-

داد(جعفری، بی تا: ۱۳۱). خوارج در ایران بیشتر در شهرهای خراسان، سیستان و کرمان و فارس فعالیت داشتند بخصوص در خراسان و سیستان که محل اجتماع آنان بود. زیرا ایرانیان به ویژه خراسانیان از حکومت بیدادگر اموی ناراضی بودند و هر دسته ای که مخالف حکومت امویان بود با آنان همراه می شد(ناصرمعدلی، بی تا: ۱۲۰).

خوارج حتی به جنوب ایران هم رفتند و به آزار و اذیت بنی امیه پرداختند و چون طبعی وحشیانه داشتند با نیروی اموی مقابله کردند. گرچه خوارج در اوایل قرن دوم هجری در شهرهای ایران نفوذ نظامی، سیاسی و حتی فکری به دست آوردند و در جنگ‌های خود علیه خلیفه از این پایگاه‌ها استفاده می کردند اما به تدریج قدرت سیاسی و نظامی آنها از بین رفت و اندیشه‌های انحرافی شان به اکثر شهرهای ایران راه یافت. خوارج چون با حرفهای فریبنده خود چنین تبلیغ می کردند که طرفداران اسلام راستین هستند ایرانیان را به خود نزدیک کردند. همچنین گروههای غیر مذهبی و بی مبالات را نیز با وعده‌های خوشایند که خراج و مالیات ندهند به سوی خود جلب می کردند(جعفری، بی تا: ۱۳۲). هرچند خوارج بصورت افراد سر به زیر و سازشکاری درآمدند اما همچنان با مخالفان حکومت اموی همکاری داشتند تا جایی که همزمان با ظهور ابومسلم به رهبری شیبان حروی در خراسان حضور داشتند و همچنان مخالف حکومت اموی بودند.

حکام خراسان تا ابو مسلم

چون حضرت علی(ع) به خلافت رسید خراسان را به پسر خال خود جعده بن هبیره ی مخزومی داد که تا وقتی که زنده بود فتح های بسیاری در خراسان کرد(گردیزی، بی تا، ۱۰۳). سپس خراسان به عبدالرحمن ابزی خزاعی داده شد که مردی پاکدامن و خردمند بود و با مردمان به حلم و بردباری رفتار می کرد و رسم‌های نیکو نهاد. عبدالرحمن در خراسان بود که امام علی(ع) به شهادت رسید(همان: ۱۰۴). اما بلاذری، عبدالرحمن را

نخستین عامل علی(ع) بر خراسان می‌داند(بلاذری، ۱۳۶۷: ۵۶۹). در واقع از این زمان تا تاسیس حکومت اموی ترتیب جانشینی روسای عرب در خراسان به علت جابجایی مداوم طوایفی که در پادگان آنجا بودند بدرستی در منابع معلوم نیست(شعبان، ۱۳۸۶: ۴۳).

چون معاویه به قدرت رسید قیس بن هیثم را بر خراسان گماشت اما چون نتوانست بر معترضان مسلط شود تقریباً معاویه بعد از یک سال او را عزل کرد و خالد بن معمر را به جایش فرستاد اما او هم ابرکنار و بصره دوباره به عبدالله بن عامر سپرده شد(بلاذری، ۱۳۶۷: ۵۷۰). چون حکومت خراسان زیر نظر والی بصره بود عبدالله هم قیس بن هیثم را برای بار دوم والی خراسان کرد. عبدالله به قیس دستور داد که فقط از کسانی که در صلح با عرب‌ها پایدار بودند خراج بگیرند و از جنگ با آنها بی‌گناهی که شورش کرده بودند خودداری کنند(شعبان، ۱۳۸۶: ۴۴). چون قیس در فرستادن باج و ارمغان سستی کرد عبدالله او را عزل و عبدالله بن خازم را به خراسان فرستاد(ابن اثیر، بی‌تا: ۵/۲۰۳۳) سرانجام ابن عامر هم که مردی نرم‌خو و بردبار بود برکنار شد(همان: ۲۰۶۹).

در سال چهل و پنجم هجری معاویه زیاد بن ابیه را والی بصره کرد. او هم ابتدا حکم بن عمر غفاری را به خراسان فرستاد. در سال پنجاه و یک هجری زیاد حکم را عزل کرد و ربیع بن زیاد را والی خراسان کرد(یعقوبی، بی‌تا: ۲/ ۷۲-۱۷۱). بعد از زیاد پسرش عبیدالله والی بصره و خراسان شد و او نخستین کس از مسلمانان بود که از آمویه گذشت(گردیزی، بی‌تا: ۱۰۶). عبیدالله از سوی خود اسلم بن زرعه کلابی را بر ولایت خراسان گماشت(خواندمیر، ۱۳۵۳: ۱۲۱/۲) اما معاویه عبیدالله را هم برکنار و سعید بن عثمان را والی خراسان کرد(ابن اثیر، بی‌تا: ۵/ ۲۱۴۸) و همراه با سعید، اسلم بن زرعه را

که فردی ستمکار بود و بر مردم سخت می گرفت به خراج خراسان فرستاد (مقدسی، ۱۳۷۴: ۸۹۸/۲).

چون سعید در کار اسلم حيله کرد و از او مالی گرفت معاویه او را برکنار و عبدالرحمن بن زیاد را بر خراسان گمارد (ابن اثیر، بی تا: ۲۱۶۱/۵). عبدالرحمن که از جمله اشراف بود تا زمان مرگ معاویه بر آنجا حاکم بود اما یزید او را عزل کرد و خراسان را به سلم بن زیاد داد. با مرگ یزید مردم بر سلم شوریدند و او را اخراج کردند (بلاذری، ۱۳۶۷: ۷۶-۵۷۵). وقتی عبدالملک بن مروان به خلافت رسید ولایت خراسان را به عبدالله بن خازم سپرد. بین عبدالله و طایفه ربیعه در خراسان درگیری پیش آمد اما ابن خازم توانست آنها را مطیع کند. بنی تمیم هم که از بی اعتنایی ابن خازم نسبت به خود آزرده شده بودند با او مخالفت کردند و عبدالله هم دستور داد تا از ورود تمیمیان به هرات جلوگیری شود (طبری، بی تا: ۳۲۷۹/۸؛ ابن اثیر، بی تا: ۲۴۵۲/۶). چون عبدالله از اطاعت عبدالملک خارج شد و پیشنهاد او را مبنی بر اینکه اگر بیعت کند خراسان را به مدت بیست سال به وی خواهد داد نپذیرفت (مقدسی، ۱۳۷۴: ۹۱۵/۲)، خلیفه او را عزل و بکیر بن وشاح را که از بنی تمیم بود بر خراسان گمارد تا اینکه جنگی بین دو طرف درگرفت و ابن خازم کشته شد.

پس از این بزرگان خراسان به خلیفه نامه نوشتند که خراسان آرام نخواهد شد مگر به دست مردی از قریش. عبدالملک هم امیه بن عبدالله بن خالد بن ابی العاص را بجای بکیر به خراسان فرستاد. بکیر که رهبری گروهی از بنی تمیم را بر عهده داشت و نمی خواست تسلیم اقتدار حکومت مرکزی شود توسط امیه کشته شد (شعبان، ۱۳۸۶: ۵۹). امیه هفت سال در خراسان بود تا اینکه حجاج، امیه را عزل و خود والی بصره و خراسان شد (گردیزی، بی تا: ۱۰۹).

در سال هفتاد و هشت هجری حجاج، خراسان را به مهلب بن ابی صفره سپرد که از طایفه ازد بود و در خراسان غذای بسیار کرد (بلاذری، ۱۳۶۷: ۵۸۱). پس از مرگ مهلب حجاج، یزید بن مهلب را در سال هشتاد و دو (ابن اثیر، بی تا: ۶ / ۲۶۹۵) بر خراسان گمارد و چندین سال در این شغل ماند تا اینکه حجاج او را برکنار ساخت و مفضل بن مهلب را در سال هشتاد و پنج به خراسان فرستاد. اما زیاد مفضل را هم عزل و قتیبه بن مسلم باهلی را در سال هشتاد و شش هجری والی خراسان کرد (دینوری، بی تا: ۳۰۲).

قتیبه در زمان خلافت ولید بن عبدالملک هم والی خراسان بود تا اینکه سلیمان بن عبدالملک به قدرت رسید و دستور قتل قتیبه را داد و را به وکیع بن اسود (حسان) تمیمی داد. حجاج و قتیبه با تصمیم ولید مبنی بر ولیعهدی پسر خود و خلع سلیمان موافق بودند (طبری، بی تا: ۳۸۹۳/۹). وکیع در خراسان سیاستی هول انگیز به وجود آورد. هرکس را که از حد خود تجاوز می کرد، می کشت و ظلم او تا به حدی رسید که سلیمان او را خلع و یزید بن مهلب را بر عراق و خراسان گمارد (گردیزی، بی تا: ۱۱۲). چون عمر بن عبدالعزیز به قدرت رسید یزید بن مهلب را از خراسان برداشت و جراح بن عبدالله حکمی را والی خراسان کرد (خواندمیر، ۲، ۱۳۵۳ / ۱۷۲). چون عمر خیر یافت که جراح کارهای ناپسند انجام می دهد و از مردمی که اسلام آورده اند خراج می گیرد، موالی را بدون حقوق به جنگ می فرستد و آشکارا تعصب می ورزد، او را عزل و عبدالرحمن نعیم غامدی را به جای او فرستاد. در زمان یزید بن عبدالملک، مسلمه بن عبدالملک که حاکم عراق بود، سعید بن عبدالعزیز بن حکم (سعید خذینه) را که از اعراب قیسی بود به خراسان فرستاد (یعقوبی، بی تا: ۲۶۲/۲).

پس از مدتی چون مسلمه از خراج عراق و خراسان چیزی به دربار خلافت نمی فرستاد یزید او را عزل کرد و عمرو بن هبیره از اعراب قیسی را به عراق فرستاد او هم سعید

خزینه را از خراسان برکنار و سعید بن عمرو حرشی را در سال صد و سه عامل آنجا کرد (طبری، بی تا: ۹ / ۴۰۲۷). در سال صد و پنج هجری، هشام بن عبدالملک، عمرو بن هبیره را از عراق برداشت و عراق را به خالد بن عبدالله قسری از مردم یمنی، سپرد (همان: ۴۰۵۹). خالد هم برادر خود اسد را والی خراسان کرد اما هشام اسد را از کار برکنار و اشرس بن عبدالله سلمی را ولایت خراسان داد (همان: ۴۰۸۳). چون اشرس در خراسان به مردم ظلم و ستم بسیار کرد، خراج خراسان را افزود و دهقانان را بی حرمت کرد و دستور داد تا از هر کس هم که مسلمان شده مال الصلح بگیرند، مردم او را کشتند و هشام در سال صد و دوازده هجری جنید بن عبدالرحمن را عامل خراسان کرد (گردیزی، بی تا: ۱۱۵). هشام بعد از جنید، خراسان را در سال صد و شانزده هجری به عاصم بن عبدالله هلالی داد اما چون در این زمان حارث بن سریج در خراسان قیام کرد و اوضاع آشفته شد و عاصم با حارث صلح کرد، هشام او را از خراسان برداشت و آنجا را دوباره به اسد بن عبدالله قسری داد و او به مدت چهار سال دیگر - تا سال صد و بیست هجری که مرد - در خراسان ماند. در همین زمان بود که اسد چهارتن از داعیان عباسی یعنی سلیمان بن کثیر، مالک بن هیثم، مولی بن کعب و لاهز بن قریظ را گرفت و هر کدام را سیصد تازیانه زد تا اینکه حسن بن زید الازدی به برائتشان شهادت داد و آنان را آزاد ساخت (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۱۶۳/۲). پس از اسد، نصر بن سیار که آخرین حاکم اموی خراسان به شمار می رود والی خراسان شد و تا روی کار آمدن ابو مسلم آنجا ماند.

اوضاع سیاسی خراسان در اواخر حکومت اموی

در اواخر حکومت اموی بخصوص بعد از مرگ هشام هنگامی که استان‌های غربی به آشوب کشیده شد به سبب وضع نابسامان امویان خراسان هم از دست رفت و حکومت اموی با دشواری‌های گوناگونی در آنجا مواجه شد. خلفای اموی پس از مرگ عمر بن عبدالعزیز برای جبران کاهشی که از روش عمر از عواید دولت پدید آمده بود مالیات-های سنگینی وضع کردند. هشام خراج سنگینی بر موالی نهاد که توان پرداخت آن را نداشتند. از این رو حارث بن سریج که یکی از رؤسای بنی تمیم و از سرکشان کهن و سران مهاجر عرب در خراسان بود و با دهقانان پیوندهای استواری داشت بر بنی امیه شورید. حارث مردم را به کتاب خدا و سنت رسول دعوت کرد و با این وعده که با اهل ذمه بر وفق عهد و شرط ذمه رفتار کند و از کسانی که اسلام آورده‌اند خراج به جور نستاند، موالی را به خود جلب کرد (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۳۸۹)..

در این زمان علاوه بر حارث، جدیع بن علی هم که بیشتر با نام کرمانی شناخته می‌شد بر سر دستیابی عنوان والی خراسان با حاکم اموی خراسان یعنی نصر بن سیار در حال نبرد بود. در واقع در ده سال آخر حکومت اموی خراسان درگیر پیکار سه تن، حارث بن سریج، کرمانی و نصر بن سیار والی اموی بود. کرمانی از رؤسای یمانی مقیم خراسان و خواهان کتاب و سنت و الرضا من آل محمد بود و از فرمانروایی نصر و کارگزاران اموی بر مسلمین خشنود نبود (مقدسی، ۱۳۷۴: ۹۴۱/۲). نصر یمانیان را دشمن خود می‌دانست و علیه آنها جانبداری می‌کرد و با قبیله ربیعه هم به علت تمایلی که به یمانی‌ها داشتند دشمنی می‌ورزید. بنابراین قبیله ازد و ربیعه و دیگر قبایل یمنی گرد کرمانی جمع شدند و مضریان هم سوی نصر شتافتند (یعقوبی، بی تا: ۳۰۸ / ۲). در این وقت که نصر درگیر با کرمانی و حارث بود کرمانی، حارث را در سال صد و بیست و هشت هجری کشت و

با کشتن وی مرو برای او صاف شد و نصر هم از آنجا به ابرشهر رفت. بعد از مرگ حارث جنگ بین نصر و کرمانی آغاز شد که در واقع جنگ بین یمانی و نزاری بود. در این زمان که اوضاع خراسان دستخوش فتنه این دو طایفه بود ابراهیم امام که بعد از پدرش محمد بن علی به امامت رسیده بود ابومسلم را در سال صد و بیست و هشت هجری به خراسان فرستاد.

انتخاب خراسان از سوی امام عباسی

در سالهای پایانی حکمروایی خاندان بنی امیه، ستم و بیداد، بی نظمی و اغتشاش و حس نفرت موالی و اهل ذمه نسبت به عرب بخصوص در سرزمینهای اسلامی بقدری بود که بقول مورخان، آنان فریاد وامحمدا می کشیدند و در انتظار نجات دهنده‌ای بودند. خراسانی‌ها بیشتر از دیگر مناطق اسلام نسبت به خلفای اموی کینه داشتند و آل عباس که از اواخر دوران بنی امیه آرزوی خلافت را در سر داشتند از این حس بدبینی و کینه تیزی آنان استفاده کردند. از آنجا که امویان حامی اعراب قیسی بودند و یمانیان را کنار گذاشتند در خراسان اعراب به جان هم افتادند. یمانیان با موالی برضد امویان هماواز شدند که عباسیان از آن بیشترین بهره را بردند. خراسان از آن جهت مورد توجه بود که از مرکز خلافت اموی دور بود. همچنین قلمرو بکری بود که دست هوسران کسی بدانجا نرسیده بود و اختلافات دینی آنجا را تقسیم نکرده بود (علایی، ۱۳۷۵: ۵۱). از سوی دیگر نفوذ فرقه‌های مذهبی تا اواخر قرن اول هجری در آنجا محدود و تمایلات و عقاید شیعی قوت داشت (زرین کوب، ۱۳۷۳، ۳۸۴).

عباسیان از همان آغاز دریافتند که ایران بخصوص خراسان به واسطه اینکه محل سکونت بسیاری از افراد ناراضی است و از آغاز اسلام مرکز آراء سیاسی بود مرکز خوبی برای

تبلیغات آنان می‌تواند باشد. بنابراین پس از مشخص شدن رهبر و فراهم آمدن زمینه حرکت برای پذیرش دعوت، خراسان به‌عنوان سرزمین و خراسانی‌ها به مثابه مردمی انقلابی نمایان شدند. محمد بن علی ضمن سخنی درباره انتخاب خراسان گفت: "کوفه و توابع آن پیروان علی و شیعه اویند، بصره عثمانی و جزیره خارجی‌اند. مردم شام پیرو خاندان بنی امیه و مطیع آنانند و جزء آنان کسی را نمی‌شناسند. در مکه و مدینه هم ابوبکر و غلبه دارند. پس به خراسان بروید چون در آنجا مردم بسیارند و شجاعت آشکار" (یعقوبی، بی تا: ۱۲/ ۳۰۷). بنابراین امام عباسی هم داعیان خود را به خراسان فرستاد و این دعوت بخصوص در بین پیشه‌وران و برزرگان که آسایش دهقانان و نجبا را نداشتند توسعه یافت.

• تشکیلات عباسی:

محمد بن علی اولین امام عباسی پس از آنکه به امامت برگزیده شد اولین داعی خود بنام ابوریاح میسره نبال مولای بنی ازد را در سال نود و هفت هجری به کوفه فرستاد. (یعقوبی، بی تا: ۲/ ۲۵۴). میسره در سال صد و دو که امارت خراسان با سعید خزینه بود رسولان خود را از عراق به خراسان فرستاد که سعید آنان را دستگیر کرد. اما چون آنان گفتند که ما بازرگانیم و قومی از ربیع و یمن ضمانتشان را کردند آنان آزاد شدند (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۱۶۳/۲). میسره در عراق داعی بود تا اینکه در سال صد و پنج یا صد و شش مرد و امام عباسی بکیر بن ماهان را به کوفه فرستاد (التون، بی تا: ۳۱). بکیر هم در پایان عمر خود ابوسلمه خلال را جانشین خود کرد. ابوسلمه آخرین داعی عباسی در کوفه بود. نخستین داعیان عباسی که در سال صد هجری وارد خراسان شدند ابوعکرمه سراج و دو مولی بنام محمد خنیس و حیان عطار بودند که نخست سازمان

ثابتی نداشتند. اینان به روستاهای خراسان می‌رفتند و مردم را به سوی خویش می‌خواندند و پیام امام را با ایشان در میان می‌گذاشتند تا اینکه شمار هواخواهان افزایش یافت و ایجاد یک رشته پیوند سازمان یافته‌تری لازم شد (همان جا).

پس عباسیان تشکیلاتی را بنا نهادند که بر پایه پنهان کاری مطلق بود و در دوران آمادگی برای انقلاب از استعداد کم نظیری در زمینه چینی و تدارکات برخوردار بود. پیشگامان عباسی این شیوه را در پی مصیبت‌هایی که اهل بیت در طی دوره اموی به آن دچار شده بودند پیشه کردند. این تشکیلات مخفیانه برای سهولت کار سلسله مراتب زنجیره‌ای داشت. این سلسله مراتب با مرتبه نقیبان که دوازده نفر بودند و به‌عنوان معاونین ائمه بشمار می‌رفتند شروع می‌شد. اینان که در خراسان بودند تنها کسانی بودند که راز امام را می‌دانستند و آن را برای خود حفظ می‌کردند (طغوش، ۱۳۸۳: ۱۴). این نقباء را ابو عکرمه محمد الصادق و شاید بکیر بن ماهان به پیروی از شیوه پیامبر (ص) و سایر پیامبران به وجود آوردند (التون، بی تا، ۳۲). گویا ابو عکرمه به مشورت میسره دوازده نقیب به خراسان فرستاد (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۱۸۱/۲). نقباء که به لحاظ توانایی نظامی و فرهنگی و صدق و صفا برای دعوت و جذب یاران در یک سطح بودند عبارت بودند از: سلیمان بن کثیر خزاعی (نقیب النقباء)، لاهز بن قریظ تمیمی، قحطه بن شیب طائی، موسی بن کعب تمیمی، ابو داود خالد بن ابراهیم، قاسم بن مجاشع تمیمی، ابوانجم عمران بن اسماعیل، مالک بن هیثم خزاعی، طلحه زریق خزاعی، ابو حمزه عمرو بن اعین، عیسی بن اعین، ابوعلی هروی شبل (یعقوبی، بی تا: ۲/ ۳۰۷؛ ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۱۶۲/۲).

بعد از نقباء مرتبه نظراء النقباء به تعداد دوازده تن بودند که بدل و جانشین نقباء به‌شمار می‌رفتند و اگر نقیب می‌مُرد یا برکنار می‌شد نظیر جانشین او بود (طغوش، ۱۳۸۳: ۱۵). بعد از آن مرتبه داعیان بود که به هفتاد تن می‌رسیدند و به نقباء یاری می‌رساندند

(یعقوبی، بی تا: ۳۰۷/۲؛ طقوش، ۱۳۸۳: ۱۵). به نظر التون داعیان پنجاه و هشت تن بودند که با دوازده نظیر به هفتاد تن می‌رسیدند تا مطابق سوابق مشی پیامبری باشد. آنان دستورهای نقباء را بکار می‌بستند و از توانایی تبلیغی و نظامی همانندی برخوردار بودند. در میان ایشان داعیانی بودند که آماده سازی روحی و فرهنگی یاران و ایجاد انقلاب را بر عهده داشتند و دارای مواضع برجسته‌ای بودند. بعد از داعیان مرتبه دعاه الدعاه (مبلغان مبلغان) بود که تعدادشان به سی و شش تن می‌رسید اما وظایف آنان مشخص نیست (التون، بی تا، ۳۲). در پایین‌ترین مرتبه هم کارگزاران بودند به گونه‌ای که هر داعی برای خود عده‌ای کارگزار داشت که دستگاه پنهانی او را اداره می‌کرد (طقوش، ۱۳۸۳: ۱۵). پس نقباء، نظراء، داعیان و کارگزاران هم گروهی بودند که در کنار سایر ساکنین خراسان از جمله موالی، اعراب، خوارج و شیعیان زندگی می‌کردند.

مراحل دعوت عباسی تا تاسیس خلافت

عباسیان بازماندگان عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر (ص) و شاخه‌ای هستند از بنی هاشم. ستاره اقبال این خاندان در زندگی علی بن عبدالله درخشید که در حمیمه، روستایی در جنوب بحرالمیت ساکن بود (التون، بی تا: ۲۶). دعوت عباسی در طی دو مرحله انجام شد. مرحله اول که از سال صد آغاز و تا پیوستن ابومسلم به دعوت یعنی سال صد و بیست و هشت ادامه داشت. ویژگی دعوت در این مرحله مخفی بودن کامل آن و پرهیز از شیوه‌های سخت و خشن بود زیرا حکومت اموی در این زمان هنوز منسجم بود (طقوش، ۱۳۸۳: ۱۷). مرحله دوم با پیوستن ابومسلم به دعوت آغاز شد و در سال صد و سی و دو به پایان رسید. در این مرحله امام عباسی ابراهیم امام بود که دعوت عباسی را آشکار کرد.

مرحله اول: در زمان خلافت سلیمان بن عبدالملک بود که ابو هاشم پسر محمد بن حنفیه به دربار خلافت اموی دعوت شد. چون سلیمان از سیرت و دانش ابوهاشم آگاه شد، ترسید و دستور داد تا در راه برگشت از دمشق او را مسموم کنند. ابوهاشم که از مسمومیت خود آگاه شد به شرات نزد پسر عمویش محمد بن علی بن عبدالله بن عباس رفت و او را در سال نود و هفت هجری به امامت برگزید و بعد از آن مرد. در همین سال محمد بن علی اولین داعی خود، میسره عبدی را به کوفه فرستاد و در سال صد هجری هم سه داعی به خراسان رهسپار شدند (یعقوبی، بی تا: ۲/ ۲۷۳). حاکم آن روز خراسان، جراح بن عبدالله حکمی والی عمر بن عبدالعزیز بود. داعیان در خراسان با کسانی ملاقات کردند و در حالیکه بذر دعوت را کاشته بودند برگشتند (همانجا). نخستین کسانی که دعوت محمد بن علی را پذیرفتند چهارتن از کوفه بودند منذر همدانی، ابو ریاح نبال، ابو بسطام مصقله الطحان و ابو عمر بزاز (مقدسی، ۱۳۷۴: ۲/ ۹۳۹). آنها در خراسان وظیفه داشتند با اشاره مبهم به یکی از خاندان پیامبر (ص) (الرضا من آل محمد) مردم را به دعوت فراخوانند و به اعراب یمانی اعتماد کنند و نزاری ها را دشمن خود بدانند. در زمان خلافت هشام موقعی که اسد بن عبدالله عامل خراسان بود، بکیر بن ماهان و ابو محمد صادق با گروهی از شیعیان (چهار نفر ذکر شده) به عنوان دعوتگران به خراسان رفتند و مردم بسیاری ایشان را پذیرفتند. اسد که از وجود آنان باخبر شد تعدادی از آنان را گرفت و دست و پاهایشان را بست و بکیر بن ماهان را هم به زندان انداخت و در زندان بود که از توانایی ابومسلم آگاه شد و پس از آزادی او را به ابراهیم امام معرفی کرد (همانجا).

مرحله دوم: از آنجایی که در این برهه تعصبات قبیله ای صورت گرفت. سلیمان بن کثیر به ابوسلمه نوشت تا از ابراهیم امام بخواهد یکی از یاران خویش را به خراسان

بفرستد (طبری، بی تا: ۴۵۱۳/۱۰). ابراهیم امام هم ابومسلم را به خراسان فرستاد. ابومسلم در اولین روزهای ماه رمضان در سال صد و بیست و نه هجری به مرو رسید و در آنجا بود که امام عباسی از او خواست تا دعوت خویش را آشکار کند. ابومسلم در یکی از دهکده های مردم خزاعه به نام سفیدنج فرود آمد و اولین کسانی که نزد او آمدند مرویان بودند (ابن اثیر، بی تا: ۳۲۲۸ / ۷).

در این زمان نیروهای خراسانی چهار گروه بودند: نیروی اموی به رهبری نصر بن سيار، نیروی یمنی و ربیع به رهبری جدیع کرمانی، نیروی خوارج حروریه به رهبری شیبان حروری و نیروی شورشی عباسیان به فرماندهی ابومسلم (طوقوش، ۱۳۸۳: ۲۰) که با هم در نبرد بودند. ابومسلم شیوه‌ای آمیخته از سیاست و نیروی انتظامی بکار برد که هدفش متفرق کردن نیروهای خراسانی و واداشتن آنان به درگیری بود تا با هم متحد نشوند. پنج روز مانده به ماه رمضان پرچمی را که ابراهیم امام پیش ابومسلم فرستاد و سیاه بود، برافراشت (طبری، بی تا: ۴۵۱۸/۱۰). ابومسلم و پیروانش همگی لباس سیاه پوشیدند و روز عید فطر سلیمان بن کثیر برخلاف بنی امیه بی اذن و اقامه به اقامت نماز عید و شرایط امامت قیام کرد (خواندمیر، بی تا: ۱۹۴ / ۲).

نتیجه گیری

نظر به آنچه که پیش از این ذکر شد، خراسان به دلایلی نظیر موقعیت جغرافیایی خود و دوری از مرکز خلافت اموی، آشفتگی و نابسامانی اوضاع، ستم و بیداد خلافت اموی، حس تنفر و انزجار ساکنین خراسان نسبت به عرب، و از همه مهم تر بخاطر اینکه مخالفین امویان از جمله اعراب یمانی، موالی، خوارج و شیعیان در آن تجمع کرده بودند و همگی برای از بین بردن امویان با هم هماواز شده بودند، بعد از کوفه بیشتر از هر

منطقه دیگر مورد توجه عباسیان قرار گرفت و نقش اساسی را در انتقال قدرت از امویان به عباسیان بازی کرد.

اما در مورد همراهی ایرانیان (خراسانیان) با دعوت عباسی و خروج آنها بر ضد بنی امیه با توجه به در هم شکستن مخالفت‌های ایرانی-مزدکی که علیه دستگاه خلافت عباسی شکل گرفت از جمله قتل خداهش بلخی که به مذهب خرمی پیوست، خروج افرادی مثل سنباد، مقنع و استادسیس که به خونخواهی ابومسلم برخاستند و قیامشان رنگی ایرانی-مزدکی و ضد اسلامی داشت باید گفت که همراهی خراسانیان با عباسیان ناشی از افکار و احساسات قومی بود و هدف آنان بیش از هر چیز از بین بردن حکومت اموی بود؛ اگرچه حرکت خراسانی‌ها رنگ مذهبی به خود گرفته بود اما مقاصد مذهبی در آن تاثیر کمتری داشت و هدف غالب نبود؛ به عبارت دیگر ظاهراً جنبه سیاسی و اجتماعی از جنبه دینی قوی‌تر بوده و ایرانیان می‌خواستند در قالب حمایت از امام شیعی به خواسته‌های خود دست یابند. در واقع عامل اصلی ایرانیان در پذیرش دعوت عباسیان مسائل سیاسی اجتماعی بود و علایق خاص مذهبی کمتر در آن به چشم می‌خورد و آنان نهضت فعالی را می‌جستند که بدان وسیله از حکمرانی ظالمانه شامیان نجات یابند.

منابع و مأخذ

- ابراهیم حسن، حسن (۱۳۶۰). *تاریخ سیاسی اسلام*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. بی جا: انتشارات جاویدان.
- ابن اثیر، عزالدین (بی تا). *الکامل*. ترجمه محمد حسین روحانی. تهران: انتشارات اساطیر.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۳). *العبر*. ترجمه عبدالمحمد آیتی. بی جا: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
- ابن اعثم، کوفی (۱۳۷۲). *الفتوح*. ترجمه محمد مستوفی هروی. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- احمدالعلی، صالح (۱۳۸۴). *مهاجرت قبایل عربی در صدر اسلام*. ترجمه هادی انصاری. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
- اصطخری، ابواسحق (بی تا). *المسالك و الممالک*. ترجمه ایرج افشار. بی جا: شرکت انتشارات علمی - فرهنگی.
- التون، دنیل (بی تا). *تاریخ سیاسی - اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان*. ترجمه مسعود رجب نیا. بی جا: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۶۷). *فتوح البلدان*. ترجمه محمد توکل. تهران: نشر نقره.
- جعفری، یعقوب (بی تا). *خوارج در تاریخ*. بی جا: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- جوده، جمال (بی تا). *اوضاع اجتماعی و اقتصادی موالی در صدر اسلام*. ترجمه مصطفی جباری و مسلم زمانی. تهران: نشر نی.
- خواندمیر، غیاث الدین (۱۳۵۳). *تاریخ حبیب السیر*. ترجمه دبیر سیاقی. بی جا: کتابفروشی خیام

- دینوری، ابو حنیفه (بی تا). *اخبار الطوال*. ترجمه صادق نشأت. بی جا: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۳). *تاریخ ایران بعد از اسلام*. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- زیدان، جرجی (۱۳۳۶). *تاریخ تمدن اسلام*. ترجمه علی جواهر کلام. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- شعبان، م. (۱۳۸۶). *فراهم آمدن زمینه های سیاسی اجتماعی نهضت عباسیان در خراسان*. ترجمه پروین ترکمنی آذر. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شهیدی، سیدجعفر (۱۳۸۳). *تاریخ تحلیلی اسلام*. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- طبری، محمد بن جریر (بی تا). *تاریخ طبری*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات اساطیر.
- طقوش، محمدسهیل (۱۳۸۳). *دولت عباسیان*. ترجمه حجت الله جودکی. قم: موسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه.
- علایی حسینی، مهدی (۱۳۷۵). *ابومسلم از واقعیت تا افسانه*. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی
- فیاض، علی اکبر (۱۳۸۸). *تاریخ اسلام*. تهران: موسسه انتشارات دانشگاه تهران.
- گردیزی، ابوسعید (بی تا). *زین الاخبار*. ترجمه عبدالحی حبیبی. بی جا: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- محمد جعفری، حسین (۱۳۸۷). *تشیع در مسیر تاریخ*. ترجمه سید محمد تقی آیت اللهی. قم: بی نا.

- مسعودی، ابوالحسن (۱۳۴۷). *مروج الذهب*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۷۴). *آفرینش و تاریخ*. ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: بی نا.
- ناصر معدلی، عباس (بی تا). *خوارج*. شیراز: انتشارات صحافی لوکس شیراز.
- یعقوبی، احمد بن واضح (بی تا). *تاریخ یعقوبی*. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.





شروېشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انساني